

مجوسیان از مشرق زمین

¹ و چون عیسی در ایلام هیرودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ² کجاست آن مولود که پادشاه یهود است؟ زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم. ³ اما هیرودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. ⁴ پس همه رؤسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که: مسیح کجا باید متولد شود؟ ⁵ بدو گفتند: در بیت لحم یهودیه، زیرا که از نبی چنین مکتوب است: ⁶ و تو، ای بیت لحم، در زمین یهودا، از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.

⁷ آنگاه هیرودیس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. ⁸ پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت: بروید و از احوال آن طفل بدقت تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم. ⁹ چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد. ¹⁰ و چون ستاره را دیدند، بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند ¹¹ و به خانه درآمده، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی در افتاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کُنُذُر و مُر به وی گذرانیدند. ¹² و چون در خواب وحی به ایشان رسید که به نزد هیرودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.

فرار به مصر و قتل اطفال

¹³ و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیرودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید. ¹⁴ پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد ¹⁵ و تا وفات هیرودیس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که: از مصر پسر خود را خواندم.

¹⁶ چون هیرودیس دید که مجوسیان او را سُخْرِیه نموده‌اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید. ¹⁷ آنگاه کلامی که به زبان یرمیا نبی گفته شده بود، تمام شد: ¹⁸ آوازی در رامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.

بازگشت از مصر

¹⁹ اما چون هیرودیس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت: ²⁰ برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند. ²¹ پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد. ²² اما چون شنید که ارکلاؤس به جای پدر خود هیرودیس بر یهودیه پادشاهی می‌کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی نازل شد و، به نواحی جلیل برگشت. ²³ و آمده در بلده‌ای مسمی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که: به ناصری خوانده خواهد شد.